

چهار روز از حیات دانشگاه پس از انقلاب ۳۰ فروردین تا ۲ اردیبهشت ۱۳۵۹

محمد رضایی^۱، عباس کاظمی^۲، حامد طاهری کیا^۳
دریافت: ۱۳۹۵/۰۷/۲۵؛ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۲/۰۴

چکیده

در حیات دانشگاه پس از انقلاب اسلامی دوره کوتاه سی ام فروردین تا دوم اردیبهشت سال ۱۳۵۹ بزنگاهی مهم و تعیین کننده بود. گروه‌های سیاسی فعال در فضای دانشگاه‌ها، به دستور دولت تازه تأسیس اسلامی مجبور شدند اتاق‌ها و دفترهایشان را به دولت واگذار کرده و صحن دانشگاه‌ها را ترک کنند. در این چند روز، در شهرهای دانشگاهی درگیری‌های خونینی رخ داد. این بزنگاه تاریخی، دانشگاه را که سنگر آزادی، مقاومت، و انقلاب در برابر رژیم پهلوی تعبیر می‌شد، وارد دور تازه‌ای از ماهیت سیاسی خود کرد. گویا گفتمان تازه‌ای در حال تولد بود که سال‌ها پس از این برهه تاریخی، شکل خاصی از حضور سیاست در دانشگاه را تداوم بخشید؛ بزنگاهی تاریخی برای جای‌گیری دانشگاه در گفتمان تازه سیاسی. برای بررسی این موضوع، با تکیه بر دو مفهوم «فضای تهی» از بدیو و «تحلیل ریزوماتیک» از دلوز، داده‌های مورد نیاز از بایگانی‌ها و روزنامه‌های آن‌زمان گردآوری شد و در نتیجه، نشان داده شد که در کدام مناسبات پیچیده و براساس کدام منطق گفتمانی، دانشگاه از نو بازسازی می‌شود. همچنین این نکته بررسی شد که چگونه دانشگاه، هم‌زمان شاهد شکل‌گیری دو نقش مهم انقلاب‌زدایی در فضای ملت‌هتب آن زمان از یک‌سو و حفظ دانشگاه به‌عنوان نهادی سیاسی اما طرفدار و متعهد، از سوی دیگر است. **کلیدواژه‌ها:** انقلاب فرهنگی، دانشجو، دانشگاه، انقلاب اسلامی، فضای تهی، تحلیل ریزوماتیک، هم‌آیندی تاریخی.

۱. استادیار جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

Email: rezaeim@modares.ac.ir

۲. استادیار جامعه‌شناسی فرهنگی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، تهران، ایران.

Email: kazemi@iscs.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری فرهنگی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

Email: Kia.erhut@gmail.com

از همان سال‌های نخستین، کوشش بسیاری شد تا نظریه‌پردازی دقیقی درباره انقلاب اسلامی انجام شود. به نظر می‌رسد بخشی از تلاش‌ها صرف کامل کردن و بسط طرح دینی‌سازی همه امور و گسترش آن به فضای دانشگاه‌ها شد. دینی شدن امور، منحصر به همسانی سیاست و دین، براساس آنچه مرحوم مدرس در نظر داشت، نماند، بلکه افزون بر قوانین حکومتی، انتخاب دولتمردان متعهد (به دین)، باید در قالب نوعی برنامه فرهنگی به پیش می‌رفت. شاید از همین رو صحبت از تمدن اسلامی به میان آمد که محور آن، برنامه زندگی برای رسیدن به سعادت اخروی بود.^۱ تمدن اسلامی، نیازمند و دربردارنده ساختار فرهنگی تازه‌ای بود که در بستر آن، فرمول مشهور «همسانی دین و سیاست»^۲ نیازمند برقراری پیوند تازه‌ای با نهادهای فرهنگی بود و لذا، بی‌آنکه عاملان اصلی درگیر در فرایندهای انقلاب آگاه باشند، فرمول تازه همسانی و هم‌وندی سیاست، دین، و فرهنگ سر برآورد. بعدها اصطلاح «مهندسی فرهنگی» بار همه این پیکره پیچیده را به دوش گرفت.

ما در این مقاله، چند روز سرنوشت‌ساز از تاریخ انقلاب را بررسی کرده‌ایم که در آن همچنان‌که عنوان روزنامه «صبح آزادگان» گفته بود: «سرانجام پس از سه روز درگیری، لانه‌های توطئه به‌همراه توطئه‌گران از خانه جوانان ملت تخلیه شد» (۱۳۵۹/۲/۳، ۲). لانه‌های توطئه اشاره به گروه‌های چپ داشت که دانشگاه را سنگر مبارزه با انقلاب و امپریالیسم می‌دانستند. از نظر این گروه‌ها، پروژه انقلاب هنوز تمام نشده بود. در مقابل، دست‌کم در میان کسانی که در روزهای آغازین انقلاب از قدرت بیشتری برخوردار بودند، این ایده رواج داشت که پس از «انقلاب توحیدی»^۳، دانشگاه باید از میدانی برای انقلاب کردن، به خاکریزی برای سیاست‌ورزی حافظ انقلاب تبدیل شود. این فرایندی است که ما در این مقاله آن را انقلاب‌زدایی از حرکت‌های سیاسی در دانشگاه و لحظه هم‌وندی دانشگاه با سیاست جدید برای طرح‌ریزی شکل تازه‌ای از نظام سیاسی برای اداره جامعه می‌خوانیم. در این سه روز، فرایندی آغاز شد که چه بسا زمینه‌ساز انقلاب



۱. «در جمهوریت اسلام تمام آزادیها هست. اسلام برای نجات بشر آمده است؛ چنانکه حضرت مسیح برای نجات بشر آمده بود، و سایر انبیا برای نجات بشر آمده بودند. اسلام علاوه بر اینکه بشر را در روحيات غنی می‌کند، در مادیات [هم] غنی می‌کند. اسلام دین سیاست است قبل از اینکه دین معنویات باشد. اسلام همان طوری که به معنویات نظر دارد و همان طوری که به روحيات نظر دارد و تربیت دینی می‌کند و تربیت نفسانی می‌کند و تهذیب نفس می‌کند.» (صحیفه امام، ج: ۴، ۱۶۷؛ ۱۳۵۹/۱۲/۱۳)
۲. «اسلام با تمام شؤونش دین سیاست است و این مطلب برای هر کسی که مختصر تدبیری در احکام حکومتی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی اسلام داشته باشد، آشکار می‌شود، پس هر که خیال کند که دین از سیاست جدا است، نادان است که نه اسلام را شناخته و نه سیاست را.» (تحریریه الوسیله (ترجمه فارسی)، ج: ۱، ۲۶۵)
۳. گفته بنی‌صدر در این زمینه راهگشا است: «انقلاب ایران یک انقلاب توحیدی است و گروه‌های مسلح باید بدانند هرگز موفق نخواهند شد» (روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۵۹/۲/۶، ۱۱).



فرهنگی بود. دانشگاه، همچون خاکریزی، حافظ دو خواست انسان‌سازی و تولید شهروند اسلامی از یک‌سو، و مبارزه با هجوم فرهنگی بیگانه از سوی دیگر، تصور شد. این دو خواست در چنان پیوندی با هم قرار گرفتند که ساخت شهروند اسلامی و مؤمن متخصص متعهد، راه اصلی مبارزه با هجوم فرهنگی بیگانه تلقی شد؛ به این ترتیب، دانشگاه به محلی برای مبارزه پیوسته با نهادهای فرهنگی بیرونی و افراد و گروه‌های داخلی هم‌سو با این هجوم تبدیل شد.

بررسی این برهه از تاریخ دانشگاه که با تاریخ انقلاب گره خورده است، بسیار حیاتی است. زمانی، دانشگاه در مفهوم «سنگری برای مبارزه و آزادی» (تکمیل همایون، ۱۳۸۳، ۶۹) هنگام مبارزه با رژیم پهلوی به کار می‌رفت. در این دوران، درک نسبتاً یکسانی از دانشگاه در میان همه گروه‌های سیاسی وجود داشت. در واقع، دانشگاه سنگر مبارزه بود، اما از ۱۳۵۹/۱/۳۰ تا ۱۳۵۹/۲/۲، دانشگاه به موضوع نبرد برای تسخیر توسط همین گروه‌ها تبدیل شد. وانگهی، این بار مردم از خیابان به درون دانشگاه ریختند تا این سنگر را تسخیر کنند (روزنامه کیهان، ۱۳۵۹/۲/۲، ۱۰). در پایان این مبارزه، دانشگاه به دست انجمن‌های اسلامی افتاد و تا سال ۱۳۶۱، تعطیل و بازگشایی شد، اما همان‌گونه که گفته شد، حیات سیاسی دانشگاه، فرایندی ناتمام ماند و در خرداد ۱۳۷۶ شاهد بروز دوره تازه‌ای از این فرایند بودیم. پس از رخداد کوی دانشگاه در تیر ۱۳۷۸ بود که استعاره دانشگاه به مثابه سنگری برای آزادی، از نو پدیدار شد^۱ که برای حفظ آن گویا پرداختن هزینه‌های تازه‌ای لازم بود (نگاه کنید به آقاجری، ۱۳۸۳). اما این بار، سنگر دانشگاه، طرفین متخاصم تازه‌ای را در نظر داشت؛ تخاصم میان اردوگاه اصلاح‌طلبی و اصول‌گرایی. شکل‌های اصلاح‌طلب، دانشگاه را سنگر مبارزه برای آزادی بیان و تغییرات سیاسی می‌دانستند، در حالی که، اصول‌گرایان، دانشگاه را سنگری برای رویارویی با جنگ نرم در عرصه فرهنگ و حفظ فرایندهای ساخت فرهنگ و سبک زندگی مؤمنانه (رضایی، ۱۳۹۳، ۵۳) قلمداد می‌کردند. به تعبیر آن‌ها «امروز جنگ را فرهنگ اداره می‌کند و سنگر فرهنگ، دانشگاه است» (یزدی، ۱۳۹۵؛ همچنین نگاه کنید به: قزل‌سلفی، ۱۳۹۳). از نظر جریان اصول‌گرا، دانشگاه به مثابه سنگری برای آزادی، دیگر معنایی ندارد، چون با انقلاب، آزادی به دست آمده است.

چنان‌که دیدیم، دانشگاه دال مهمی برای توصیف تغییرات فرهنگی از آغاز انقلاب اسلامی و سال‌های پس از آن است. شوربختانه تاکنون از این دیدگاه، دانشگاه موضوع مورد مطالعه نبوده است. با وجود این، پژوهش‌هایی بوده‌اند که به جنبش دانشجویی و تاریخ آن توجه داشته‌اند^۲.

1. <http://www.isna.ir/news/8308-07276>

۲. محمدی و محبوبی (۱۳۹۱)؛ جلالی‌پور (۱۳۸۹)؛ امام‌جمعه‌زاده و نجات‌پور (۱۳۸۹)؛ سجادی (۱۳۸۸)؛ کسرابی و شیرازی (۱۳۸۸).

درحالی که از نظر نویسندگان، با بررسی این موضوع، می توان چگونگی شکل گیری فرایند سیاسی شدن دانشگاه را پس از انقلاب بررسی کرد؛ از همین رو، در این مقاله، بزنگاه تاریخی مهم در حیات دانشگاه از ۱۳۵۹/۱/۳۰ تا ۱۳۵۹/۲/۲ بررسی شده است. این روزها سرآغاز یکی از بزرگ ترین فرایندهای پاک سازی فرهنگی است. به نظر می رسد، بررسی این موضوع به ما کمک می کند تبار دانشگاه سیاسی امروز را بهتر درک کنیم.

۱. رخدادهای، فضای تهی و شکل گیری نظم نوین

رخدادها، موضوع های جدیدی را وارد نظم های موجود می کنند تا آن ها را به هم بریزند و ترکیب تازه ای از افراد و اشیاء پدید آورند. عناصر گوناگونی در رخدادها حضور دارند، اما در آغاز، تهی از هر نظم هستند. به بیانی دیگر، رخدادها، گوناگونی ها را بدون هیچ قاعده ای در کنار هم قرار می دهند تا نظم و گفتمان تازه ای رقم بخورد. چهار روزی که موضوع بررسی ما در این مقاله است، در واقع، برهه تاریخی خاصی برای پیدایش نظم نوین است؛ رخدادی که در آن مردم، دانشجویان مسلمان، گروه های چپ، دولت، سپاه، امامان جمعه، و حتی چیزهایی چون چوب، سنگ، چماق، و اسلحه، پیرامون مرکزیت دانشگاه در هم آمیخته شدند. در این چند روز، شهرهای دانشگاهی دچار آشوب شدند. رخدادی که تهی از هر نظم، اما سرشار از عناصر گوناگون بود تا پس از آن، نظم نوین ایجاد شود.

از نظر بادیو^۱ فضای تهی، نخستین مرحله وقوع یک رخداد است (بیدیو، ۲۰۰۵، ۲۹۸)؛ مرحله ای که در آن، روابط درهم تنیده ای وجود دارند که در دل خود، شرایط ایجاد یک رخداد را شکل می دهند. از سوی دیگر، فضای تهی، فضای از قوانین از دست رفته، وارونه شده و رمزهایی است که دیگر اعتبار خود را از دست داده اند و گفتمان، دچار آشوب معنایی می شود. از این دیدگاه، فضای تهی، فضای سرشار از تکانه هایی است که دو کاربرد دارند: ۱. نظم گفتمان را به هم می ریزند و لغزش های ایدئولوژیک را به وجود می آورند؛ ۲. پایه های شکل گیری دال ها و گفتمان های نوین را ایجاد می کنند؛ در نتیجه، پایه های شکل گیری نظم نوین در فضای تهی و آشوب قرار دارد و به همین دلیل، هر آشوبی باعث می شود پس از آن، قوانین نوینی اجرا شوند. همچنین، آشوب به مفهوم در هم پیچیده شدن و در هم شدن روابط گوناگونی است که تا به حال تحت نظم و کنترل بودند. این روابط تا پیش از وارد شدن به فضای تهی، در یک خط ارتباطی و سلسله مراتبی قرار داشتند (کلپتون^۲، ۲۰۱۱، ۸۳)، اما با



1. Alain Badiou
2. Clayton



به هم ریختگی روابط گفتمانی، وارد دوران آشوب می شویم. در فضای تهی دیگر با گفتمان یگانه‌ای روبه‌رو نیستیم (هالوارد^۱، ۲۰۰۳، ۱۰۰)، بلکه فضا، سرشار از روابط است و این فضا معادل فضای تهی بدیو است. فضای تهی، فضا خالی از روابط گفتمانی است؛ فضایی که نظم یکدست از دست رفته و آشوب، خود را نمایان می‌کند. در این فضای آشوب، نیروهای حاشیه‌ای و جدید، آزاد و وارد روابط می‌شوند. از این دیدگاه، مطالعه رخداد، روشی برای بررسی آستانه تغییر (یونگ بلود جکسون^۲، ۲۰۱۳، ۱۱۶) در گفتمان است. مطالعه رخداد، مطالعه فضای تهی است که در آن پدیده‌ای تازه در حال ظهور است. در مطالعه رخداد، ناگزیر از ورود به درون زهدان زمان هستیم؛ جایی که در آن، پدیده‌ای در حال شدن است. این همان جایی است که امور ممکن، تبدیل به امر واقعی می‌شوند (رینولد و ملور^۳، ۲۰۱۳، ۲۶). به بیان دیگر، مطالعه رخداد، مطالعه امور ممکن است، در نتیجه، ما از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی تغییر مسیر می‌دهیم (کولمان و رینگروز^۴، ۲۰۱۳، ۶). یک راه مطلوب برای فهم رخداد مورد بررسی، استفاده از شیوه تحلیل ریزوماتیک است. تحلیل ریزوماتیک دارای چند مؤلفه است:

۱. رویکرد این نوع تحلیل در نوشتن، تجربی و بخشی است که از مرزهای عمومی فراتر می‌رود، به گونه‌ای که صدای پژوهشگر را نیز در متن می‌گنجاند؛ ۲. گفتمان‌ها در متن به شیوه‌های ریزوماتیک عمل می‌کنند. هر متن دربرگیرنده تعداد بی‌شماری از نظام‌های گفتمانی است که به نحوی به یکدیگر مرتبط هستند. یک تحلیل گفتمان ریزوماتیک به نحوی این گفتمان‌ها را به هم مرتبط می‌کند که تبیین‌هایی از خوانش‌ها یا سوءخوانش‌های ممکن را فراهم کند؛ ۳. جمع‌آوری داده‌ها در این روش نیز مجموعه‌ای از مواد متنی، تصاویر، اسناد، فایل‌های ویدیویی، و مصاحبه‌ها است که در نهایت به گونه‌ای به هم مرتبط می‌شوند تا خوانش‌های ممکن بتواند خود را عرضه کند؛ و ۴. در روش ریزوماتیک از طریق انباشت و سرهم کردن داده‌های متفاوت، نقشه موردنیاز ترسیم می‌شود. تحلیل ریزوماتیک شیوه‌ای از خواندن نیز هست. ما روایت‌ها، تصویرها و فیلم‌ها را دنبال می‌کنیم و به شیوه‌های گوناگونی آن‌ها را به هم متصل می‌کنیم تا راه برای خوانشی متفاوت باز شود (بروملی، ۲۰۱۳).

براساس نظریه دلوز^۵ (۲۰۰۴، ۲۲) روش ریزوماتیک، شیوه مطالعه روابط است، اما مفصل‌بندی روابط از طریق آفرینش مفاهیم انجام می‌شود. مفاهیم در این روش، بازنمایی‌کننده یا

1. Hallward
2. Youngblood Jackson
3. Renold and Mellor
4. Coleman and Ringrose
5. Deleuze



توصیف‌کننده روابط نیستند، بلکه آفریننده روابط هستند. پژوهشگر به زهدان زمان/ فضا می‌رود تا مفاهیم/ روابط را بیافریند. به بیانی دیگر، روابط با آفرینش مفاهیم، بازنمایی می‌شوند. از همین رو، نخست، رخداد را نمی‌توان بدون آفرینش مفاهیم بازنمایی کرد؛ و دوم، خود پژوهشگر، بخشی از روابطی است که در حال مطالعه آن است. پژوهشگر در این روش مانند مامایی است که در تولد نوزاد دخیل است؛ به این ترتیب، مطالعه تاریخ برای پژوهشگر ریزوماتیک، مطالعه رخدادهایی است که آستانه شکل‌گیری یک پدیده را ایجاد کرده‌اند. پرسش پژوهشگر در روش ریزوماتیک این است که چه امر ممکن در حال شکل‌گیری است؟ چه قدرت‌هایی در حال حذف شدن و چه قدرت‌هایی در حال شکل‌گرفتن هستند؟

از این دیدگاه، هدف این مقاله بررسی چند روز تاریخی از حیات دانشگاه پس از انقلاب است. براساس بررسی‌های انجام‌شده و دنبال کردن اخبار آن روزها، پدیده انقلاب فرهنگی در دو مرحله قابل بررسی است: ۱. مرحله ۱۳۵۹/۱/۳۰ تا ۱۳۵۹/۲/۲ که دانشگاه، شاهد زدوخورد بود و دولت، در این چند روز به گروه‌های سیاسی مهلت داده بود که از دانشگاه خارج شوند؛ ۲. تعطیلی دانشگاه از خرداد ۱۳۵۹ تا سال ۱۳۶۱ که شورای عالی انقلاب فرهنگی تشکیل شد و این شورا دنباله‌رو اندیشه‌هایی مبتنی بر انقلاب فرهنگی در آن چند روز است. نقطه تمرکز این مقاله بر مرحله نخست است.

ما برای بررسی حوادث ۱۳۵۹/۱/۳۰ تا ۱۳۵۹/۲/۲ به سراغ روزنامه‌های «جمهوری اسلامی»، «امت»، «انقلاب اسلامی»، «کیهان»، «اطلاعات»، «صبح آزادگان»، و «بامداد» رفته‌ایم. لازم به یادآوری است که در این برهه تاریخی چون هنوز پایه‌های اولیه گفتمان انقلاب اسلامی در حال شکل‌گیری بود و لازم بود که بسیاری از مسائل، تجربه و ساماندهی شوند، روزنامه‌ها با مسئله سانسور و مطرح کردن دیدگاه‌های گروه‌های سیاسی مختلف روبه‌رو نبوده‌اند؛ به عنوان مثال، در یک صفحه هم دیدگاه‌های دولتی‌ها و هم نظرات گروه‌های مخالف آورده می‌شد. ما نیز در این مقاله سعی کرده‌ایم دیدگاه‌های موافقان و مخالفان مسئله را بررسی کنیم.

۲. دانشگاه و پروژه ساخت تمدن

کشوری که می‌رفت مدرنیزاسیون دولتی را تجربه کند، نیازمند پرورش متخصصان خود نیز بود (فراستخواه، ۱۳۸۸، ۱۹۴). تأسیس و توسعه دانشگاه و فرستادن دانشجویان به خارج از ایران باعث شد که علم به‌مثابه سازوبرگی برای مدرن‌سازی جامعه ایرانی به کار رود. ورود متخصصان به حوزه پزشکی (عزیزی و عزیزی، ۲۰۱۵)، به راه افتادن دستگاه بوروکراتیک دولت، پرورش



قضات (هزار جریبی و صفری شالی، ۱۳۸۹، ۸۳) و راه پیدا کردن دانش‌آموختگان اروپا به دولت، باعث شد که نظام دانشگاهی و آموختن علم، یکی از پایه‌های مهم شکل‌گیری طبقه متوسط مدرن در دولت پهلوی اول باشد. تحصیل کرده‌ها و به‌ارو پارفته‌ها که در دوره رضاشاه افزایش یافته بودند^۱، به تدریج وارد بافت هیئت حاکم شدند (علم، قضات و دشتی، ۱۳۹۳، ۷۲)؛ بنابراین، علم دانشگاهی تبدیل به یکی از راه‌های کسب قدرت و وارد شدن به دستگاه دولت شد (تاجانی، ۱۳۸۴، ۷۵). برای جامعه‌ای که در حال تجربه یکجانشینی (حاجیان‌پور و سیاهپور، ۱۳۹۳؛ همچنین نک: عزیززاده، ۱۳۸۵)^۲ و شهرنشینی نظام‌یافته بود، عبارت مهندسی کردن، استعاره خوبی است. در این دوره به‌نظر می‌رسید همه چیز در حال مهندسی شدن است: از فرهنگ گرفته تا ارتش و دولت. نظام‌مند شدن مدرسه‌ها به‌جای مکتب‌خانه‌ها، علمی کردن قضاوت از طریق دانش‌آموختگان این رشته (علم، دشتی و میرزایی، ۱۳۹۳). و بساخت هویت جدید ایرانی-غربی (نک: کیانی، ۱۳۹۲) نشانه‌هایی از کوشش برای پایه‌گذاری و مستقرسازی علم نوین در جامعه ایران بود. تأسیس وزارت معارف که مسئول آموزش و تربیت نیروهای متخصص بود، از همان آغاز اهمیت زیادی پیدا کرد. از این دیدگاه، دانشگاه را باید در کلیت سیاست‌های رضاشاه در تشکیل دولت مدرن فهم کرد. اگر اقدامات رضاخان را در قالب یک بسته مدرن در نظر بگیریم، علم و دانشگاه در نظام دادن به این بسته در کنار ارتش، یکی از مهم‌ترین عوامل است؛ از همین رو، دانشگاه، ابزاری برای ساخت تمدن جدید^۳ یا دستگاهی تمدن‌ساز به‌شمار می‌رفت^۴. البته باید به

۱. از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ به‌طور میانگین، کل دانشجویان، سالانه ۱۳ درصد و اعضای هیئت علمی نیز سالانه ۲۸/۶ درصد رشد داشته‌اند (فراستخواه، ۱۳۸۸، ۲۴۹).
۲. متهی (Matthee، ۱۹۹۳) در مقاله خود نشان می‌دهد که چگونه رضاخان با استفاده از نظام آموزشی از عشایر، افرادی کشاورز، ماهر به صنایع دستی و تکنیسین پرورش می‌دهد و چگونه نظام آموزشی برای رضاخان یک عامل تغییرات اجتماعی بوده است.
۳. «رساندن ملت ایران به دوران «تمدن بزرگ» بالاترین آرزوی من است و رهبری کشورم در این راه، اساسی‌ترین وظیفه‌ای است که به‌عنوان مسئول سرنوشت این کشور برای خویش قائل هستم. اعتقاد راسخ من این است که اکنون ملت ایران برای نیل به هدف، در مسیری صحیح و مطمئن گام برمی‌دارد و آنچه برای پیروزی او ضروری است، این است که از یک‌سو در این مسیر، انحرافی حاصل نشود و از سوی دیگر، در آهنگ پیمودن آن، کندلی یا وقفه‌ای روی ندهد. هدفی که من برای ملت خودم در نظر گرفته‌ام، بی‌گمان هدفی بسیار جاه‌طلبانه و بلندپروازانه است، ولی هدفی نیست که نیل به آن برای ملت ایران با امکانات فراوان مادی و معنوی و با سرمایه سرشار روحی و اخلاقی این ملت ناممکن باشد. اگر چنین هدفی از حد متعارف بسیار فراتر می‌رود، به‌خاطر آن است که تلاش برای نیل به کمال مطلوبی کمتر از آن، اساساً شایسته ملت ما نیست. کارنامه چند هزار سال تاریخ و تمدن ایرانی و نیوگ خلاقه‌ای که از نخستین صفحه این کارنامه تا به‌امروز وجه مشخص آن بوده است، دلیل روشنی بر درستی این اعتقاد است که اگر این نیروی آفرینندگی، دوشادوش اراده‌ای راسخ و پشتکاری استوار به‌کار افتد، پیروزی ما ملت ایران یک باید تاریخی خواهد بود» (پهلوی، ۱۳۸۹، ۲۲۱).
۴. تمدن بزرگ را آیت‌الله خمینی این‌گونه توصیف و نقد می‌کند: «آقا ما وارث یک مملکت هستیم که همه چیزش را این مرد به باد فنا داد، همه چیزش را. شما روی هر مطلبی که دست بگذارید، روی هر مظه‌ری از مظاهر تمدن که دست بگذارید، این به باد داده است. به باد داد و فریاد زد که من «تمدن بزرگ» آوردم! دانشگاه ما را به باد فنا داد، زراعت ما را به باد فنا داد، نفت ما را همه‌اش را تقریباً. می‌گویند بیست سال دیگر مانده - نمی‌دانم - چند سال دیگر! این‌طور که شما می‌دید بله. همه چیز ما را به باد [داد]» (صحیفه امام، جلد ۵، ۵۱۲) (۱۳۷۵/۱۲/۱).

این مسئله توجه داشت که دانشگاه به‌طور کامل، دستگاهی در خدمت آرمان‌های رضاخانی نبود؛ برای نمونه، بسیاری از دانش‌آموختگانی که در اروپا درس خوانده بودند، پس از بازگشت به ایران، عضو انجمن مهندسين ايران شدند که پس از شهریور ۱۳۲۰ نخستین حزب را در ایران پایه‌ریزی کردند (تاجانی، ۱۳۸۴، ۸۲).

از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ دانشگاه وارد دوره‌ای شد که دانشجویان دست به انتقاد از سیاست‌های رضاشاه زدند (خالصی مقدم، ۱۳۹۲، ۱۲۷). این اعتراض‌ها منحصر به داخل نبود و خارج از کشور را نیز شامل می‌شد. با افزایش اعزام دانشجویان به غرب برای تحصیل، موجی از روشنفکران ایرانی در غرب پدید آمد که دولت رضاشاه را به چالش کشیدند. در این حوزه، مجله «کاوه» نمونه آشکاری است که زیر نظر تقی‌زاده و گروهی از دانشجویان در آلمان منتشر می‌شد. همچنین، در این دوره می‌توان به گروه مارکسیستی ۵۳ نفر به رهبری دکتر ارانی اشاره کرد که بسیاری از اعضای آن، استادان دانشگاه تهران و دانشجویان بودند، و یا اعتصاب‌هایی که بین سال‌های ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۵ توسط دانشجویان پزشکی و تربیت معلم انجام شد؛ بنابراین، دانشگاه از دوران پهلوی اول در خدمت مدرنیاسیون ایران و همچنین علیه سیاست‌های استبدادی دولت بود.

نقش سیاسی دانشگاه از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷ بروز بیشتری یافت. در این سال‌ها دانشگاه، محل حضور گروه‌های مختلف مبارز سیاسی بود که همگی دشمنی مشترک به‌نام رژیم پهلوی داشتند. نوعی جایگزینی کارکردی در حال رخ دادن بود. گویی مدرنیته در راه خود به‌گونه متناقضی نیروهایی را پرورانده بود که خواستار تغییر جهت آن به‌سوی اهدافی متفاوت از خواست دولت پهلوی بودند. براساس یک نظرخواهی در میانه سال ۱۳۴۰، ۴۰ درصد دانشجویان، «آزادی بیان سیاسی» را بزرگ‌ترین نیاز جوانان ایران معرفی کرده‌اند، ۳۳ درصد، «فرصت‌هایی برای مشارکت در کار تولیدی»، و ۱۴ درصد، «تأمین وسایل و تأسیسات تفریحی» را در اولویت دانسته بودند (کریمیان، ۱۳۹۰، ۲۰۳). برخی از دانشجویان فعال حتی فکر می‌کردند رژیم، درصدد است دانشجویان، سرگرم درس و تحصیل شوند تا دیگر نشانی از عمل سیاسی نماند. «به همین دلیل و برخلاف گذشته از سال ۱۳۵۰ تقلب و درس نخواندن به‌طور نسبی رواج داشت و حتی ارزش هم شده بود» (عبدی، ۱۳۹۳، ۱۷۹). گویا دو وظیفه در تضاد با هم قرار گرفته بود: وظیفه انقلابی بودن در برابر وظیفه درس خواندن. آفانجفی، یکی از دانشجویان دهه ۱۳۵۰ پلی تکنیک بیان می‌کند، انگلیسی خواندن، یک ضدارزش بود. همچنین، «دانشجویان می‌گفتند اگر درس بخوانیم و مثلاً مهندس عمران شویم، باید یا زندان بسازیم، یا پادگان و یا برویم زیر دست مستشاران



امریکایی» (آفانجفی، ۱۳۹۳، ۱۱۸). با این تعبیر، روشن بود که دانشگاه از نهادی در خدمت ساخت جامعه و بازوی علمی و اجرایی برای توسعه، تهی و به مرکزی برای سازماندهی مبارزات علیه رژیم تبدیل شده بود. پیدایش سه طیف مهم و مؤثر جنبش چپ^۱، جنبش ملی، و جنبش اسلامی در دانشگاه که تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی به حیات خود ادامه دادند، در این چارچوب، فهمیدنی است (ابراهیم یزدی، ۱۳۸۳، ۱۱).

۳. تسخیر دانشگاه و تغییر مأموریت آن

پاک‌سازی، دال محوری و مشترک در میان گروه‌های سه‌گانه پیش‌گفته در آغازین روزهای دانشگاه پس از پیروزی انقلاب بود. گروه‌های چپ و دانشجویان مسلمان در مورد حذف استادان طاغوتی و تغییر محتوای درسی - که از دیدگاه هر دو آن‌ها نشانی از امپریالیسم و غرب‌زدگی بودند - هم‌نظر بودند، اما تنش مهمی که در این وضعیت وجود داشت، برخورد گروه‌های چپ با دانشجویان مکتبی و مسلمان بود. محور اصلی این تضاد، تفاوت این دو گروه در مورد تعریف کارکردهای دانشگاه بود. گروه‌های چپ، پروژه انقلاب را ناتمام می‌دانستند، تاجایی که مبارزات مسلحانه نیز انجام می‌دادند^۲. از همین رو بود که دانشگاه سنگر شیطان (بنی‌صدر به نقل از روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۰/۲/۳) خوانده شد؛ بنابراین، دامنه پاک‌سازی تا خود دانشگاه گسترده شد. استعاره «تسخیر دانشگاه» در چنین متنی قابل تفسیر است. تسخیر این فضا نشان‌دهنده تلاش نظام تازه‌تأسیس برای پاک‌سازی فضاهایی بود که در آن سال‌ها می‌توانست حفره‌های قوام‌بخش انقلاب دیگری درون انقلاب اسلامی ایجاد کند؛ چه بسا، انقلابی علیه انقلاب^۳. از قضا، انقلاب دوم در چنین متنی رخ داد اما نه علیه انقلاب نخست، بلکه انقلابی که به انقلاب فرهنگی، و حتی مهم‌تر از انقلاب نخست، معروف شد.

تسخیر دانشگاه براساس مهلتی بود که شورای عالی انقلاب به گروه‌های سیاسی داد. این مسئله از شورای عالی انقلاب آغاز شد و در پایان، به تشکیل شورای عالی انقلاب فرهنگی انجامید. این شیوه نهادسازی و تغییر ماهیت نهادهای موجود، گامی برای «تسخیر و دگرگون‌سازی» نهادهای داخلی و «جایگزین شدن فرهنگ انقلاب با فرهنگ نظام پیشین» بود. (انقلاب فرهنگی و مسائل

۱. این گروه‌ها به‌طور عمده عبارت بودند از: مجاهدین خلق، فدائیان خلق، پیشگام، راه کارگر.

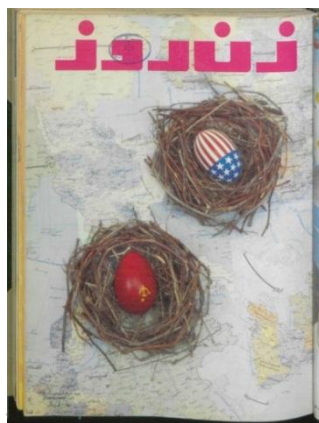
۲. برای بررسی مسئله رابطه گروه‌های چپ و دانشگاه می‌توان به مقاله «چه کسانی و چرا با انقلاب فرهنگی مخالفتند؟» اشاره کرد (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۹/۱/۳۱، ۶). در نتیجه، این کار شورای عالی انقلاب و همچنین دانشجویان انجمن اسلامی، مسلم بود که گروه‌های چپ از دانشگاه به‌مثابه ستادی برای کارهای تشکیلاتی خود علیه انقلاب استفاده می‌کنند.

۳. نگاه کنید به مقاله «تشجیر در دانشگاه‌ها به نفع کیست؟»، (روزنامه اطلاعات، ۵۹/۲/۳: ۴).



موجود، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۹/۲/۲، ۱۰). پیام امام خمینی (ره) در سال ۱۳۵۹ نقطه آغاز این دگرگونی ژرف بود. امام، در پیام نوروزی خود بر لزوم تحول در دانشگاه‌ها تأکید کردند و در پی آن در ۱۵ خرداد ۱۳۵۹ دانشگاه‌ها تعطیل شد (خرمشاد، ۱۳۸۶، ۵۳). ایشان در بند ۱۱ این پیام بر ضرورت ایجاد «انقلاب اساسی در دانشگاه‌های سراسر کشور»، «تصفیه استادان مرتبط با شرق و غرب» و «تبدیل دانشگاه به محیطی سالم برای تدوین علوم عالی اسلامی» تأکید کردند (به نقل از خبرنامه دانشجویان ایران، ۱۳۹۵/۵/۲۳)^۱.

مسئله تسخیر دانشگاه را باید در متن گسترده‌تر نیاز گفتمان انقلاب اسلامی به رهایی از چنبره گفتمان‌های شرق و غرب دانست (تصویر شماره ۱).



تصویر شماره (۱). نقشه ایران که در محاصره شرق و غرب هست
منبع: مجله زن روز، ۱۳۵۹/۱/۳۰

دانشگاه در عمل با شعار «نه شرقی و نه غربی» پیوند خورده بود: «آمریکا و انگلستان که دم از تمدن و پیشرفت می‌زنند، و نیز شوروی و چین که دم از انقلاب و حمایت از انقلابیون می‌زنند، هرکدام به نحوی با شاه، این جنایتکار حرفه‌ای همکاری می‌کنند» (صحیفه امام، ج ۵، ۱۴۰). (۱۳۵۷/۹/۸). اگر در پی معیاری برای سنجش و ارزیابی عملکرد نظام تازه تأسیس انقلابی باشیم، نقش دانشگاه در تحقق این شعار، سنجۀ مناسبی است؛ از همین رو دانشگاه همیشه مسئله مهم و قابل‌اعتنای اداره جامعه در سال‌های پس از انقلاب بوده است. مأموریت مهم این رهایی از گفتمان‌های شرق و غرب، خیلی زود به دانشگاه سپرده شد (نک: روزنامه بامداد، ۱۳۵۹/۱/۳۰).

1. <http://iusnews.ir/fa/print/201969>



۱؛ صحیفه امام، ج ۱۵، ۳۱۰؛ صحیفه امام، ج ۴، ۱۶۰؛ صحیفه امام، ج ۱۸، ۱۶۶؛ روزنامه صبح آزادگان، ۱۳۵۹/۱/۲، ۲؛ امام خمینی به نقل از: روزنامه صبح آزادگان، ۱۳۵۹/۲/۲، ۷؛ امام خمینی به نقل از: روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۹/۲/۲، ۱۲). این مأموریت، نوعی تغییر اولویت در کارکردهای دانشگاه را نیز در پی داشت. دانشگاهی که نهادی برای مدرنیزاسیون دوره پهلوی بود، در مسیری کاملاً متفاوت، مکلف به تولید افرادی متعهد و مکتبی شد. پاک‌سازی فرهنگی نه تنها افراد را بلکه مأموریت اصلی دانشگاه را نیز در بر گرفته بود. بهشتی بیان می‌کند (به نقل از رزوی^۱)، ۲۰۰۹، ۴) در جامعه اسلامی که تحت نظارت ولایت فقیه است، یادگیری دین مکتبی در مرتبه نخست است و مسئله تخصص در مرحله دوم قرار می‌گیرد. در جامعه‌ای که مکتب، جنبه‌های گوناگون سیاست را تعیین می‌کند، نخستین پرسشی که در مورد استخدام پرسیده می‌شود، باید مربوط به اصول مکتب باشد و سپس به سطح تخصص توجه شود. ظنین این ایده را در کلام میرحسین موسوی مبنی بر اینکه دانشگاه، محلی برای متخصص نیست، بلکه برای انسانی مکتبی است، نیز می‌توان دید (به نقل از: رزوی، ۲۰۰۹، ۳).^۲



تصویر شماره (۲). دیوار دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۹

منبع: <http://didban.ir/fa/news-details/8989>

1. Razavi

۲. در مورد تسخیر دانشگاه و بسته شدن آن، سرپرست دانشگاه کرمان بیان می‌کند: «چون نظام آموزشی فعلی جوابگوی انقلاب اسلامی نیست با کار دانشجویان موافقم». (به نقل روزنامه صبح آزادگان، ۱۳۵۹/۲/۱، ۲)



ادامه راه پاک‌سازی دانشگاه، اسلامی کردن آن بود تا نهادی تولید شود که در آن «جوان‌های ما برای خودشان و برای ملتشان کار کنند» (صحیفه امام، ج ۱۲، ۲۵۲-۲۵۱). در واقع، برخلاف عده‌ای که تصور تقسیم‌بندی علوم میان دانش‌های اسلامی و غیراسلامی داشتند، مسیری که امام ترسیم کرده بود، به دال مهم‌تر استقلال ختم می‌شد. در واقع، این نکته مهمی است که در سال‌های بعد، بار معنایی دیگری بر مفهوم اسلامی‌سازی سوار شد و آن را از مسیر اولیه خود منحرف کرد. این نیست که در همه علوم دو قسم داریم. یک قسم هندسه اسلامی داریم. یک قسم هندسه غیراسلامی. اشکال می‌کنند... دانشگاه، اسلامی بشود تا علومی که در دانشگاه تحصیل می‌شود، در راه ملت و در راه تقویت ملت و با احتیاج ملت همراه باشد. ما می‌گوییم که برنامه‌هایی که در دانشگاه‌ها هست، منتهی می‌کند جوانان ما را به اینکه طرف کمونیسم کشیده بشوند، یا طرف غرب و نباید این‌طور باشد... معنی اسلامی شدن دانشگاه این است که استقلال پیدا کند و خودش را از غرب جدا کند و خودش را از وابستگی به شرق جدا کند و یک مملکت مستقل، یک دانشگاه مستقل، یک فرهنگ مستقل داشته باشیم» (صحیفه امام، ج ۱۲، ۲۵۲-۲۵۱).

وقایع ۱۳۵۹/۱/۳۰ تا ۱۳۵۹/۲/۲۲ مبتنی بر بستریهایی بود که جمع شدن آن‌ها بر روی همدیگر، باعث تسخیر دانشگاه شد. این چیزی است که ما از آن با عنوان هم‌آیندی نیروهای تاریخی یاد می‌کنیم.^۱ دانشگاه در سال ۱۳۵۸ شاهد حضور دیدگاه‌های مختلف سیاسی با نگاه حذفی به یکدیگر بود و تبدیل به جولانگاهی سیاسی شده بود. حمله به سخنرانی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در تاریخ ۱۳۵۹/۱/۲۶ در دانشگاه تبریز، رخداد مهمی بود. این حمله برای دانشجویان مسلمان که آقای هاشمی را نماینده انقلاب اسلامی می‌دانستند، گران تمام شده بود و به بروز تنش‌هایی در دانشگاه تبریز منجر شد. در این وضعیت بود که دفتر تحکیم وحدت وظیفه خود می‌دانست که دانشگاه را در شرایط اسلامی و همگام با گفتمان انقلاب اسلامی قرار دهد. هرچند بین دانشجویان خط امام که در تسخیر لانه جاسوسی حضور داشتند و اعضای دفتر تحکیم وحدت، اختلاف نظرهایی وجود داشت، اما نمایندگان دانشگاه علم و صنعت و تربیت معلم اصرار بر اجرای طرح تسخیر دانشگاه داشتند. با وجود اینکه طرح آن‌ها توسط عوامل نفوذی مجاهدین خلق لو رفته بود، ولی هنوز تصمیم بر اجرای آن وجود داشت؛ بنابراین، در تاریخ ۱۳۵۹/۱/۲۸ انجمن اسلامی دانشگاه علم و صنعت و تربیت معلم اقدام به تسخیر دانشگاه کردند. در نتیجه این اقدام، چنان وضعیت آشوبناکی ایجاد شد که شورای انقلاب در ۱۳۵۹/۱/۳۰ سه روز به گروه‌های

۱. برای مفهوم هم‌آیندی تاریخی نک: رضایی، محمد و آقاخانزاده، هادی (۱۳۹۴). تحلیل هم‌آیندی: گامی به فراسوی دوآلیسم نظریه/روش در مطالعات فرهنگی. فصلنامه جامعه‌شناسی تاریخی تربیت مدرس، ۱، ۳۶-۱.

سیاسی مهلت داد که دانشگاه را تخلیه کنند و دفترهای کار خود را تحویل دهند و این مهلت، سه روز آشوب و نبرد را در شهرهای دانشگاهی رقم زد. در پی این رخداد، دولت، مردم، امامان جمعه، دانشجویان مسلمان، و دانشجویان چپ هرکدام واکنش‌های متفاوتی نشان دادند. دولت تأکید داشت که دانشگاه، جای فعالیت‌های ستادی و حزبی نیست و با تخلیه آن‌ها از دانشگاه باید تحت قوانین فعالیت احزاب قرار بگیرند (تصویرهای شماره ۳، ۴، ۵ و ۶).

دکتر حبیبی: اشغال دانشگاه از طرف هر گروهی مورد اعتراض است

دکتر حبیبی: اشغال دانشگاه از طرف هر گروهی مورد اعتراض است

دکتر حبیبی: اشغال دانشگاه از طرف هر گروهی مورد اعتراض است

گروهی مورد اعتراض است

دکتر حبیبی در این مقاله به بررسی دلایل و اهداف اشغال دانشگاه می‌پردازد و تأکید می‌کند که اشغال دانشگاه از طرف هر گروهی مورد اعتراض است. او بیان می‌کند که اشغال دانشگاه بهانه‌ای برای تحمیل اهداف سیاسی و حزبی است و این کار را نمی‌توان به عنوان یک حرکت دانشجویی تلقی کرد. دکتر حبیبی خواهان بازگشت دانشگاه به حالت عادی و فعالیت‌های ستادی و علمی است.

دکتر حبیبی: اشغال دانشگاه از طرف هر گروهی مورد اعتراض است

دکتر حبیبی در این مقاله به بررسی دلایل و اهداف اشغال دانشگاه می‌پردازد و تأکید می‌کند که اشغال دانشگاه از طرف هر گروهی مورد اعتراض است. او بیان می‌کند که اشغال دانشگاه بهانه‌ای برای تحمیل اهداف سیاسی و حزبی است و این کار را نمی‌توان به عنوان یک حرکت دانشجویی تلقی کرد. دکتر حبیبی خواهان بازگشت دانشگاه به حالت عادی و فعالیت‌های ستادی و علمی است.

دکتر حبیبی: اشغال دانشگاه از طرف هر گروهی مورد اعتراض است

دکتر حبیبی: اشغال دانشگاه از طرف هر گروهی مورد اعتراض است

دکتر حبیبی در این مقاله به بررسی دلایل و اهداف اشغال دانشگاه می‌پردازد و تأکید می‌کند که اشغال دانشگاه از طرف هر گروهی مورد اعتراض است. او بیان می‌کند که اشغال دانشگاه بهانه‌ای برای تحمیل اهداف سیاسی و حزبی است و این کار را نمی‌توان به عنوان یک حرکت دانشجویی تلقی کرد. دکتر حبیبی خواهان بازگشت دانشگاه به حالت عادی و فعالیت‌های ستادی و علمی است.



تصویر شماره (۴). روزنامه کیهان، ۳/۲/۱۳۵۹، ۹

تصویر شماره (۳). روزنامه کیهان، ۲/۱/۱۳۵۹، ۱۰

دکتر حبیبی: اشغال دانشگاه از طرف هر گروهی مورد اعتراض است

دکتر حبیبی: اشغال دانشگاه از طرف هر گروهی مورد اعتراض است

دکتر حبیبی در این مقاله به بررسی دلایل و اهداف اشغال دانشگاه می‌پردازد و تأکید می‌کند که اشغال دانشگاه از طرف هر گروهی مورد اعتراض است. او بیان می‌کند که اشغال دانشگاه بهانه‌ای برای تحمیل اهداف سیاسی و حزبی است و این کار را نمی‌توان به عنوان یک حرکت دانشجویی تلقی کرد. دکتر حبیبی خواهان بازگشت دانشگاه به حالت عادی و فعالیت‌های ستادی و علمی است.

تصویر شماره (۶). روزنامه کیهان، ۲/۱/۱۳۵۹، ۱۰

دانشگاه جای تبدیل شدن به ستاد نیست

رئیس جمهور: دانشگاه جای تبدیل شدن به ستاد نیست

رئیس جمهور در این مقاله به بررسی دلایل و اهداف اشغال دانشگاه می‌پردازد و تأکید می‌کند که دانشگاه جای تبدیل شدن به ستاد نیست. او بیان می‌کند که دانشگاه باید به فعالیت‌های علمی و پژوهشی خود بپردازد و از فعالیت‌های حزبی و سیاسی اجتناب کند. رئیس جمهور خواهان بازگشت دانشگاه به حالت عادی و فعالیت‌های علمی است.

تصویر شماره (۵). روزنامه جمهوری اسلامی، ۳/۱/۱۳۵۹، ۳

۱. برای اطلاعات بیشتر رک: فرستخواه، مقصود (۱۳۸۷). سرگذشت و سوانح دانشگاه در ایران و تحولات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی مؤثر بر آن. تهران: نشر رسا، ۵۳۵-۵۱۸. و همچنین، بازخوانی تاریخی شفاهی انقلاب فرهنگی: نبرد دانشگاه (۱۳۹۴). مجله اندیشه پویا، ۲۵، ۷۶-۶۴.

همچنین بنی صدر (به نقل از روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۰/۲/۲، ۳) بیان می‌کند، دانشگاه‌ها از سوی نیروهای چپ تبدیل به سنگرهای شیطان شده‌اند. او هشدار می‌دهد که اگر تصمیم شورای عالی انقلاب در مورد تعطیلی و بازیابی دانشگاه‌ها اجرا نشود، دانشگاه تبدیل به سنگر مخالفان می‌شود (به نقل از: اطلاعات، ۱۳۵۹/۲/۱، ۱). در مقابل آن‌ها، سازمان دانشجویان پیشگام ضمن مخالفت با تسخیر و تعطیلی دانشگاه، آن را سنگر مبارزات ضدامپریالیستی می‌داند (به نقل از: اطلاعات، ۱۳۵۹/۱/۳۱، ۹)؛ بنابراین، نزاع بر سر این بود که کارکرد دانشگاه به مثابه سنگر همچنان باقی باشد، یا اینکه باید در مسیر تثبیت انقلاب، کارکردهای دیگری را از دانشگاه انتظار داشت. گروه‌های چپ، اصرار داشتند که استعاره سنگر باقی بماند، درحالی‌که دولت، دانشگاه با این کارکرد را «سنگر شیطان» و علیه ملت تلقی می‌کرد. این حجم از جبهه‌گیری‌های دولت و تلاش دانشجویان مسلمان برای تسخیر دانشگاه به زدوخوردهای خونینی با دانشجویان چپ منجر شد (تصویرهای شماره ۷ و ۸).



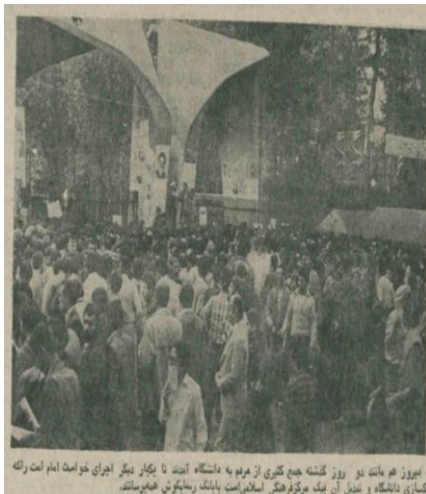
تصویر شماره (۸). روزنامه جمهوری اسلامی،
۶، ۱۳۵۹/۱/۳۱



تصویر شماره (۷). روزنامه کیهان، ۱۳۵۹/۲/۲،
۱۴

این زدوخوردها فعال شدن و حضور امامان جمعه و مردم را نیز در پی داشت. امامان جمعه بعضی از شهرها از مردم می‌خواستند که برای تسخیر دانشگاه و کمک به دانشجویان مسلمان، به سمت دانشگاه‌ها حرکت کنند. سیل مردم به سوی دانشگاه روان بود. دیگر این دانشگاه نبود که به سمت خیابان و مردم می‌رفت، بلکه خیابان و مردم بودند که به سمت دانشگاه می‌رفتند (تصویرهای شماره ۹ و ۱۰). حرکت مردم به سوی دانشگاه را باید یکی از تاریخی‌ترین لحظه‌ها در تاریخ سیاسی دانشگاه دانست؛ جریان معکوسی که در آن، مردم و خیابان به سمت دانشجو و تسخیر دانشگاه حرکت می‌کردند. امامان جمعه نیز وارد این کارزار شدند؛ برای نمونه، امام جمعه شیراز (به نقل از: روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۹/۱/۳۱، ۳) پس از تصرف دوباره دانشگاه شیراز توسط

نیروهای چپ از مردم خواست که با تعطیلی بازار و مکان‌های کسب به کمک دانشجویان مسلمان بروند. همین مسئله را می‌توان در مورد مجتمع آموزشی قزوین مطرح کرد که مردم و بازاریان در برابر آن راهپیمایی کردند و شعار می‌دادند و در پی آن دانشکده اقتصاد را تصرف کردند (به نقل از: روزنامه بامداد، ۱۳۵۹/۲/۳، ۳). علاوه بر این، می‌توان به راهپیمایی مردم در مقابله با گروه دانشجویی «پیشگام» که متعلق به چریک‌های فدایی خلق بود، اشاره کرد که به درخواست امام جمعه اهواز انجام شد (به نقل از روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۵۹/۲/۸، ۱۰)؛ بنابراین، انجمن‌های اسلامی و سازمان دانشجویان مسلمان دانشگاه‌ها و مدارس عالی کشور، تسخیر دانشگاه‌ها را «خواست بزرگ و به حق مردم مسلمان ایران» (به نقل از: روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۹/۲/۳۱، ۱۰) می‌دانستند (تصویر شماره ۱۲) و امام خمینی (ره) نیز از این خواست بزرگ و به حق پشتیبانی کردند (تصویر شماره ۱۱).



امروز هم مانند دو روز گذشته جمع گری از فریب به دانشگاه آمدند تا یکبار دیگر اجرای خواست امام امت را که کمندای دانشگاه و عدل آن عهد برقرار کند. اسلامی است پایتخت و مایه‌هایش شایسته‌اند.

تصویر شماره (۱۰). روزنامه صبح آزادگان،

(۱، ۱۳۵۹/۲/۱)



تصویر شماره (۹). روزنامه کیهان، ۱۳۵۹/۲/۲،

۱۰

۱. اما براساس شکل شماره ۱۳ و ۱۴، گروه‌های چپ همچنان خود را محق به تصرف دانشگاه می‌دانستند. آن‌ها دانشگاه را سنگر مبارزه با امپریالیسم تعریف کرده بودند و همچنین، از آن برای انقلابی دیگر علیه انقلاب اسلامی استفاده می‌کردند؛ به‌طور مثال، کانون مستقل دانشگاهیان صنعتی شریف و علم و صنعت بسته شدن دانشگاه را محکوم کردند. همچنین، گروه‌های مخالف سعی می‌کردند با مفهوم‌های کلانی مانند فاشیسم فرهنگی این حرکت مردمی و انقلابی را به چالش بکشند.

کانون مستقل دانشگاهیان
 کانون‌های مستقل دانشگاهیان دانشگاه های صنعتی شریف و علم و صنعت اشغال و تعطیل دانشگاهها را محکوم ساختند. در اعلامیه های این دو کانون به مبارزات دانشگاهها در برابر رژیم سرسپرده شاه و این نکته که نیرو های مترقی و مردمی در دانشگاهها که امروزه خود را آماج حمله می بینند از اولین کسانی که خود را متعهد انجام پاکسازی در دانشگاهها از عوامل سرسپرده گشتند اشاره شده است.
 در بخشی از اعلامیه کانون مستقل دانشگاهیان دانشگاه صنعتی شریف آمده است چگونه می توان دانشگاهها را به تعطیل کشانید، در تربیت نیروی متخصص و قفله ایجاد کرد و آنگاه شمار استقلال و قطع وابستگی را عنوان نمود، چگونه نمی توان بایستن دانشگاهها این مراکز شکوفائی فرهنگ ضد امپریالیستی در جهت زدودن آثار فرهنگ وابسته گام نهاد؟»

تصویر شماره (۱۳). روزنامه اطلاعات، ۱/۲/۱۳۵۹، ۳

ویژه دانشگاه
امام خمینی: باید انقلاب اساسی در تمام دانشگاههای سراسر ایران بوجود آید
 امام و دانشگاه

تصویر شماره (۱۱). روزنامه صبح آزادگان، ۲/۲/۱۳۵۹، ۷



تصویر شماره (۱۲). حمایت مردم از اسلامی شدن دانشگاه
 منبع: irdc.ir/fa/content/12404/print.aspx

هجوم به دانشگاهها مقدمه استقرار فاشیسم
 هیئت مدیره انجمن اسلامی دانشجویان و فرهنگیان

تصویر شماره (۱۴). روزنامه جبهه ملی، ۳۱/۱/۱۳۵۹، ۲

۴. اسلامی کردن دانشگاه، استقلال، و ورود به فضای تهی

جمهوری اسلامی برای ساخت پایه های انقلابی خود نیاز به فضاهایی داشت که بتواند در آنها شکلی از اندیشه اسلامی را پایه ریزی کند و هدف این کوشش، ساخت «تمدن اسلامی» بود؛ بنابراین، نظام جمهوری اسلامی برای شکل دادن به گفتمان انقلاب اسلامی و تمدن اسلامی نیاز به این داشت که دانشگاه را بار دیگر در ایران احیاء کند و این جریان احیاء، یک گذار فرهنگی از ساخت «متخصص غرب زده» به سمت یک «مؤمن متخصص» بود، اما پروژه ساخت مؤمن متخصص بیش از هر چیز یک امر فرهنگی است که با مفهوم «وابستگی فرهنگی» کنار نمی آید. وابستگی فرهنگی، موتور حرکت دهنده دیگر وابستگی ها برشمرده شد که در ذیل آن «خدمت به غرب» و «خدمت به کمونیسم» ممکن می شود؛ از همین رو امام از «تصفیه دانشگاه» پشتیبانی می کند (صحیفه امام، ج ۱۲، ۲۵۲-۲۵۱) (۱/۲/۱۳۵۹).



فصلنامه علمی - پژوهشی

۱۹۲

دوره دهم
 شماره ۱
 بهار ۱۳۹۶



تصویر شماره (۱۵). روزنامه کیهان، ۱/۲/۱۳۵۹، ۳



تصویر شماره (۱۶). روزنامه کیهان، ۳۰/۱/۱۳۵۹، ۳

این پروژه که مبتنی بر مهندسی فرهنگی و مقابله با فرهنگ غربی بود، پنهان و آشکار، بر همهٔ ابعاد دانشگاه تأثیر گذاشت (رجب‌زاده، ۱۳۸۱، ۴). کلیدواژه این روزها، مفهوم «مراقبت از دانشگاه» بود (تصویر شماره ۱۵ و ۱۶). مراقبت از این نهاد به معنای جلوگیری از گرایش آن به یکی از قدرت‌های شرق و غرب بود. «دانشگاه مستقل» نهادی بود که با «تغییر [ی] بنیادی» ممکن می‌شد و در گیرودار همین نزاع‌های گفتمانی، مفهوم «اسلامی کردن دانشگاه‌ها» پدید آمد. اسلامی کردن دانشگاه‌ها، مترادف با استقلال دانشگاه‌ها از دو گفتمان شرق و غرب است^۱ و این چند روز درگیری برای رهایی دانشگاه از دست گروه‌هایی بود که با شعار مبارزه با امپریالیسم، دانشگاه را تبدیل به

۱. مهم‌ترین چیزی که برای کشور ما لازم است، تعهد اسلامی و تهذیب اسلامی است. اگر این یک سنگر صحیح بشود و سنگر دانشگاه و فیضیه یک سنگر اسلامی باشد، دیگر سایر ملت به این طرف یا آن طرف نخواهند گریبند و با صراط مستقیم راه انسانیت و راه اسلامیت و راه استقلال و راه آزادی را طی می‌کنند (صحیفه امام، ج ۱۴، ۱۷۱) (۱۳۵۹/۱۲/۱۲).



فصلنامه علمی - پژوهشی

۱۹۳

چهار روز از حیات دانشگاه پس از ...



سنگری نامشروع برای انقلابی دیگر و مبارزه کرده بودند. اگرچه پس از پیروزی انقلاب، دعوی مبارزه با امریکا به مثابه شیطان بزرگ، همچنان باقی ماند، اما گروه‌های چپ، تنها تحت کنترل گفتمان انقلاب اسلامی باید به فعالیت‌های خود ادامه می‌دادند؛ به‌عنوان مثال، می‌توان به بیانیه انجمن اسلامی دانشکده هنرهای اسلامی (به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۹/۱/۳۰، ۶) اشاره کرد. در این بیانیه، دانشگاه به مثابه سنگر فرهنگ اسلامی دانسته می‌شود و بیان می‌کنند که در ادامه راه مبارزه با امپریالیسم هستند و این حرکت را برای پاسخ به ندای تنها حافظ موجودیت معنویشان، امام خمینی (ره) انجام داده‌اند. حال، در همین روزنامه، و در صفحه ۳، فهرستی از گروه‌های مبارز چپ آورده شد که معاند دانشجویان مسلمان پیرو خط امام در دانشگاه‌ها با عنوان انجمن اسلامی و یا سازمان دانشجویان مسلمان بوده‌اند؛ بنابراین، دو گفتمان وجود داشت که دشمن یگانه‌ای به نام امپریالیسم داشتند، اما تنها یک گفتمان، می‌باید نماینده این مبارزه تاریخی باشد و آن گفتمان انقلاب اسلامی است و ایده تسخیر دانشگاه در چنین متنی ممکن شد؛ بنابراین، دانشگاه‌ها باید تصفیه می‌شدند و این به معنای از مرکزیت انداختن^۱ استعاره دانشگاه به مثابه سنگر، و مرکزیت دادن به دانشگاه به مثابه نهادی محوری در ساخت تمدن اسلامی بود.

این مرحله، مرحله وارد شدن دانشگاه به فضای تهی است. از رهگذر این فرایند، دانشگاه باید از ایده‌هایی که آن را اشغال کرده بودند، تهی می‌شد تا از نو بر پایه گفتمان تازه‌ای بازسازی شود. فضای تهی، فضایی است که نوعی درهم‌آمیختگی بر آن حاکم است و به فضای پیش از شکل‌گیری گفتمان اشاره دارد. به عبارت دیگر، فضای تهی، فضای نویزها و پارازیت‌هایی (سرس^۲، ۱۹۸۲، ۲۳۹) است که در هم فرومی‌روند و نظم، برآمده از همین فضای آشوب است. به بیان دلوز (۲۰۰۴، ۳۴۵) نظم از داخل آشوب بیرون می‌آید و این امر به سبب فرایند تکرار و تقلید از قوانینی است که پیروی و اجرای آن‌ها لازم است. دوره‌ای که ما در حال بررسی آن هستیم، دقیقاً زمانی پرآشوب است که در آن، گفتمان انقلابی در حال تنظیم قوانینی است که ایدئولوژی‌های دیگر ملزم به تقلید و پیروی از آن‌ها می‌شوند.

در این فضا چند مفهوم، دال‌های مرکزی گروه‌های مختلف بودند و پیوسته تکرار می‌شدند: تخلیه، تسخیر، و تصرف. باید دقت داشت که این مفاهیم درست در زمانی به کار رفتند که انقلاب پیروز شده بود و گفتمان انقلاب در حال شکل دادن به پایه‌های قانونی خود و به‌نظم درآوردن

۱. مفهوم از مرکزیت انداختن به معنای کنار نهادن نیست، بلکه جابه‌جایی مرکز است. با این تعبیر روشن است که این استعاره در سپهر گفتمان موردنظر همچنان به مثابه دالی مهم و معتبر حضور دارد؛ هرچند دالی مرکزی نیست.

فضاها و سوژه‌ها بود. برای این منظور می‌توان به بیانیه مهم انجمن اسلامی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران اشاره کرد. در قسمتی از این بیانیه آمده است:

سخن ما این است که سیستم جمهوری اسلامی نمی‌تواند اجازه دهد خرده‌فرهنگی برای نابودیش کمر همت ببندد و نمی‌تواند اجازه دهد دانشگاه که نهاد فرهنگی و تخصصی جامعه را تشکیل می‌دهد، سیستم مستقلی باشد که می‌خواهد نظام جمهوری اسلامی را از درون متلاشی کرده و نظام مارکسیستی را بر جامعه حاکم کند. سخن ما این است که نظام جمهوری اسلامی باید همه نهادها و سازمان‌های اجتماعی را تصرف کند و سیستم اسلامی را بر خرابه‌های سیستم گذشته بنا نهد. سیستم جمهوری اسلامی باید دانشگاه را که نهاد فرهنگی-تخصصی او است، تصرف کرده و شکل سیستمی خویش را بر آن حاکم سازد.... آقایان چپ می‌گویند دانشگاه سنگر آزادی است، ما می‌گوییم، آن روزی دانشگاه، سنگر آزادی بود که جامعه ایران تحت سلطه ننگین پهلوی و رژیم وابسته له می‌شد، اما امروز، سراسر ایران، سنگر آزادی و سنگر حق‌طلبی و سنگر مبارزه علیه امپریالیسم و سلطه‌طلبان و مستکبرین است. آقایان چپ باورشان شده است که سیستم جمهوری اسلامی، حاکمیت خرده‌بورژوازی است و بورژوازی از خود، یک نظام اجتماعی خاص ندارد، پس یا به طرف سرمایه‌داری سیر می‌کند و یا به طرف سوسیالیسم و خرده‌بورژوازی حاکم بر ایران از ترس حاکمیت سوسیالیسم به طرف سرمایه‌داری میل می‌کند. پس باید علیه آن جنگید و مبارزه کرد. مبارزه سیاسی و مبارزه مسلحانه. و دانشگاه سنگر مبارزه علیه نظام جمهوری اسلامی است.... آیا باید در حکومت انقلابی جمهوری اسلامی هم دانشگاه، مستقل از نظام جمهوری اسلامی باشد؟ و برای سرنوشتی اسلام تلاش کند و سنگر بشود؟ شما می‌خواهید دانشگاه محل حکومت چپ باشد و ما می‌گوییم هرگز چنین اجازه‌ای به شما داده نخواهد شد. سیستم جمهوری اسلامی باید در همه نهادها و سازمان‌ها اجرا شود و جلوتر از همه در دانشگاه جمهوری اسلامی نمی‌تواند بپذیرد که رؤسای ادارات، متخصصین امور و اساتید دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها در سیستم ضداسلامی دانشگاهی رشد کنند و بعد وارد ادارات و ارگان‌های رسمی شوند و انقلاب را منحرف کنند. دانشگاه، محل تربیت کادر متخصص مسلمان برای اداره و اجرای نهادهای نظام جمهوری اسلامی براساس اسلام است و نه چیز دیگری و باید سیستم فرهنگی و ضوابط پرسنلی و ورود به دانشگاه، همگی در جهت نظام جمهوری اسلامی عوض شود» (بیانیه مهم انجمن اسلامی دانشکده علوم اجتماعی دکتر علی شریعتی، دانشگاه تهران، به نقل از: روزنامه صبح آزادگان، ۱۳۵۹/۲/۲، ص ۷).

نتیجه‌گیری: انقلاب‌زدایی از دانشگاه بدون سیاست‌زدایی از آن

در نظام گفتمانی جمهوری اسلامی می‌توان سیاست را در دو سطح تبیین کرد: ۱. سیاست در سطح حکومت؛ ۲. سیاست در سطح فرهنگ (بشیری، ۱۳۸۳، ۱۵). سیاست در سطح حکومت به نهادها و تقسیمات اجرایی، قانونی، و قضایی بازمی‌گردد، اما سیاست در سطح فرهنگ به





مهندسی فرهنگی و تبیین سبک زندگی اسلامی-ایرانی می‌پردازد. با پیروزی انقلاب اسلامی، گفتمان انقلاب به یک انقلاب دیگر نیاز داشت و آن، انقلاب فرهنگی بود؛ به بیانی دیگر، انقلاب اسلامی، فتح خیابان‌ها، شهرها، و دستگاه‌های حکومتی بود که به مدیریت کشور مربوط می‌شد، اما هنوز فرهنگ، فتح نشده بود. فرهنگ در معرض پسوند «زدگی» قرار داشت. شرق‌زدگی و غرب‌زدگی دو مفهومی بودند که براساس آن، فرهنگ در دل گفتمان انقلاب اسلامی نیاز به تسخیر داشت^۱، اما از آنجاکه هر دوی این مفاهیم در دانشگاه حضور داشتند و دانشگاه، فضای امنی برای تشکیلات آن‌ها بود، این ضرورت ایجاد شد که انقلاب فرهنگی رخ دهد. رخداد انقلاب فرهنگی مانند هر انقلاب دیگری با آشوب همراه بود. آشوب، لازمه هر انقلابی است تا قوانین موجود را به هم بریزد و با حذف کردن عناصری از قدرت و افزودن به آن در پایان، شکل جدیدی از یک پدیده اجتماعی به وجود می‌آید. رخداد تسخیر دانشگاه با آشوبی همراه بود که در آن حتی عده‌ای کشته شدند و از آن‌ها به عنوان شهدای انقلاب فرهنگی یاد شد^۲ و از آنجاکه کلمه شهید در ادبیات سیاسی ایران به فردی اطلاق می‌شود که در راه حق کشته می‌شود، بنابراین، انقلاب فرهنگی، اقدام مقدسی بود که در برابر سنگر شیطان انجام شد.

به سبب بروز این رخداد، دانشگاه، وارد یک فضای تهی شد. هیچ قانونی حکم‌فرما نبود، قوانین از بین رفته بودند و دانشگاه وارد نبرد گوناگونی‌ها شده بود. گرد و غباری از حوادث بر فراز دانشگاه بلند شده بود. امام‌های جمعه از مردم می‌خواستند که وارد عمل شوند. از سوی دیگر، سپاه سعی در کنترل فضا داشت. نیروهای دانشجویان مسلمان با نیروهای چپ وارد درگیری شده بودند. دو سال پس از انقلاب، دوباره شهرهای دانشگاهی، خیابان‌های تظاهراتی و انقلابی به خود می‌دیدند. در این روزهای پرتنش، دانشگاه باید در راستای حفظ دستاوردهای انقلاب عمل می‌کرد، نه اینکه با شوری فراتقلابی، مقابل فرایندهای تثبیت و بنیادگذاری انقلاب قرار گیرد. گویا چنین پنداشته می‌شد که همه انقلاب را می‌توان با تسخیر فضای دانشگاه حفظ کرد یا از دست داد. در این چند روز، درک تازه‌ای از سوژه سیاسی شکل گرفت. لازم بود که میان سیاسی بودن و انقلابی بودن تفاوت مهمی ایجاد شود. دانشجوی می‌توانست سیاسی باشد، اما نمی‌توانست انقلابی باشد، چون انقلاب کردن،

۱. در این راستا می‌توان به آخرین بیانیه دانشجویان مسلمان دانشگاه‌ها در تاریخ ۱۳۵۹/۲/۶ اشاره کرد که در آن آمده است: «در دانشگاه اسلامی دیگر دسترنج شما صرف تبلیغات علیه عقیده‌تان و انقلابتان نخواهد شد. در آموزش اسلامی دیگر عروسکان غرب‌زده تربیت نخواهد گشت، تا در وابسته کردن هرچه بیشتر این ملت مستضعف بکوشند. پس از انقلاب فرهنگی دیگر پزشکان ما کسانی نخواهند بود که تنها برای پول کار کنند و به محض مطرح شدن طب ملی، راه فرار به امریکا را درپیش گیرند» (روزنامه صبح آزادگان، ۱۳۵۹/۲/۶، ۱)

۲. «جنازه اولین شهید انقلاب فرهنگی تشییع شد» (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۹/۲/۲).



پس از وقوع انقلاب، محکوم بود. سیاست در دوره انقلاب، سیاست تغییر است، اما سیاست در دوره پس از انقلاب، سیاست وضع و حفظ قوانین و دال‌های گفتمان انقلاب اسلامی است، به همین دلیل، فضاها باید از نو مهندسی فرهنگی می‌شد؛ بنابراین، دانشگاه، تسخیر و آن‌گونه که امام گفته بود، موضوع «تغییر بنیادی» قرار گرفت (روزنامه کیهان، ۱۳۵۹/۲/۲، ۱۰).

دانشگاه، چه در دوره پهلوی و چه پس از انقلاب، در مرکز گفتمان تمدن‌سازی قرار گرفت. پس از انقلاب، دانشگاه باید به فضایی تهی تبدیل می‌شد و از نو معنای تازه‌ای پیدا می‌کرد. در واقع، دانشگاه باید نیازهای انقلاب اسلامی برای ساخت تمدن اسلامی را پاسخ می‌داد. از دوران پهلوی اول تا گفتمان انقلاب، دانشگاه در پی گذار از دولت بود و نمایندگی این مسئله، تنها برعهده گروه‌های مسلمان نبود. بلکه، پیش از شکل‌گیری گروه‌های اسلامی، گروه‌های گوناگونی از جمله نیروهای چپ، پروژه گذار از دولت را در سر داشتند. این پروژه تا سال ۱۳۵۹ ادامه داشت، اما باید در مرحله‌ای، از این کارکرد خود تهی می‌شد. حال پرسش این است که در این رخداد، چه پدیده‌ای در قالب دانشگاه در حال شکل‌گیری بود؟ در این راستا باید به دو دستاورد اشاره کرد؛ دستاورد نخست، ایجاد وحدت بود. دانشگاه و فعالیت گسترده نیروهای چپ، وحدت را در گفتمان انقلاب اسلامی از بین برده بود. با وجود گروه‌های چپ، دیگر همه ملت، حزب‌الله نبود. لازم بود که وحدت ایجاد شود و نمونه فعالیت در این مسیر، برگزاری نماز جماعت در خیابان شهدا توسط انجمن اسلامی دانش‌آموزان در تاریخ ۱۳۵۹/۱/۳۰ بود که با عنوان «نماز وحدت در خیابان» (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۹/۱/۳۱، ۱۱) برگزار شد. پس از بهمن ۱۳۵۷، وحدت در دو ساختار معنی می‌یافت: ۱- ساختار دولت؛ ۲- ساختار فرهنگ. انقلاب اسلامی، ساختار دولت را به دست آورده بود و اکنون برای به دست آوردن ساختار فرهنگ لازم بود که انقلاب فرهنگی انجام شود؛ بنابراین، انقلاب فرهنگی پس از تسخیر دانشگاه و به منظور اسلامی‌سازی آن رخ داد. امام خمینی (ره) بارها به وحدت حوزه و دانشگاه برای ساخت تمدن اسلامی اشاره کرده‌اند؛ لذا، در ساختار سیاسی، فتح دولت، معادل انقلاب اسلامی بود و فتح دانشگاه، معادل انقلاب فرهنگی. فتح دولت، پاک‌سازی سیاست از طاغوت و عناصر غرب‌زده، و فتح دانشگاه، پاک‌سازی فرهنگ از «شرق‌زدگی» و «غرب‌زدگی» و «عناصر انقلابی اما نامشروع» بود. زمان زیادی نگذشت که این ایده مطرح شد که در دوران پساانقلاب، دانشگاه باید همچنان سیاسی باشد، هرچند مفهوم انقلابی بودن دانشگاه، محوریت خود را از دست داد.

منابع

- امام‌جمعه‌زاده، سید جواد؛ و نجات‌پور، مجید (۱۳۸۹). آسیب‌شناسی جنبش دانشجویی در ایران (دهه ۷۰ و ۸۰). فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، ۷(۲۱)، ۱۰۵-۱۲۸.
- آقاجری، هاشم (۱۸ آبان ۱۳۸۳). دانشگاه سنگر آزادی است و در جهت حفظ این سنگر، هزینه خواهد داد. تاریخ اخذ مطلب <http://www.isna.ir/news/8308-07276.95/6/3>
- آقاجنتی، علی (۱۳۹۳). چگونه درس نخواندن ارزش شد. مجله اندیشه پویا، ۲۰، ۱۱۹-۱۱۸.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۳). زمینه‌های اجتماعی بحران سیاسی در ایران معاصر (گسترش شکاف میان اپدولوژی رسمی و کردارهای عمومی). فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، ۴(۱۶)، ۱۵۴-۱۳۷.
- بهمن تاجانی، شهرام (۱۳۸۴). رشد و تأثیر طبقه متوسط جدید در فرایند نوسازی دولت رضاشاه. مجله پیک نور، ۳(۱)، ۷۱-۸۲.
- جلایی‌پور، حمیدرضا (۱۳۸۹). فهم جنبش دانشجویی در ایران، با تأکید بر فعالیت‌های دانشجویی در دوره اصلاحات (۱۳۸۴-۱۳۷۶). مجله بررسی مسائل اجتماعی ایران، ۱(۳)، ۲۱۳-۱۷۹.
- حاجیان‌پور، حمید؛ و سیاه‌پور، کوشاد (۱۳۹۳). بازتاب سیاست عشائری رضاشاه در اشعار و سروده‌های بومی بویراحمد. مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ۸(۱۵)، ۱۴۶-۱۲۱.
- خالصی مقدم، نرگس (۱۳۹۲). شهر و تجربه مدرنیته فارسی. تهران: انتشارات تیسرا.
- خرم‌شاد، محمد باقر (۱۳۸۷). مقدمه. در: علی آدمی ابرقویی (ویراستار)، درآمدی بر دانشگاه تمدن ساز اسلامی: بایسته‌های نظری (صص ۲۵-۵). تهران: دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی.
- رجب‌زاده، احمد (۱۳۸۱). دانشگاه و دین در ایران. تهران: وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی.
- رضایی، محمد (۱۳۹۳). مصرف شهر، سبک زندگی و هویت جمعی: مطلوبیت و راهبردهایی برای شهر تهران. در: محمد فاضلی (ویراستار)، شهر، حمل و نقل و زندگی روزمره (صص ۸۱-۳۷). تهران: نشر تیسرا.
- سالار کسرائی، محمد؛ و پوزش شیرازی، علی (۱۳۹۰). تحلیل گفتمان جنبش دانشجویی پس از پیروزی انقلاب اسلامی با استفاده از نظریه گفتمان لاکلا و موفه (۱۳۷۶-۱۳۵۸). فصلنامه سیاست، ۴۱(۳)، ۲۴۵-۲۲۷.
- سجادی، فرهاد (۱۳۸۹). نگرش جامعه‌شناختی بر جهت‌گیری و فرایندهای جنبش دانشجویی ایران (۸۷-۱۳۵۷). فصلنامه سیاست، ۱۳، ۱۳۴-۱۱۷.
- عبدی، عباس (۱۳۹۳). جنبش دانشجویی پلی تکنیک تهران. تهران: نشر نی.
- عزیززاده، میرنبی (۱۳۸۵). رضاخان پهلوی و سیاست خلع سلاح و اسکان عشایر شاهسون. مجله تاریخ ایران معاصر، ۳۷، ۱۷۲-۱۴۷.
- علم، محمدرضا؛ دشتی، فرزانه؛ و میرزایی، بیژن (۱۳۹۳). برنامه‌تجدد و نوسازی ایران در عصر رضاشاه پهلوی. تحقیقات تاریخ اجتماعی، ۴(۷)، ۸۶-۶۱.



فراستخواه، مسعود (۱۳۸۸). سرگذشت و سوانح دانشگاه در ایران. تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.

قرلسفلی، اسماعیل (۳ خرداد، ۱۳۹۵). دشمن به دنبال تسخیر سنگر دانشگاه است. تاریخ اخذ مطلب ۹۶/۲/۳.
<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13950303000876>

کریمیان، علیرضا (۱۳۹۰). جنبش دانشجویی در ایران. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

کیانی، مصطفی (۱۳۹۲). بررسی و جایگاه هنر آجرکاری تزیینی در معماری دوره پهلوی اول. نشریه هنرهای زیبا، معماری و شهرسازی، ۱۸(۱)، ۲۸-۱۵.

محمدی، مصطفی؛ و محبوبی، قربانعلی (۱۳۹۱). تحلیل گفتمانی جنبش دانشجویی ایران از آغاز تا پیروزی انقلاب اسلامی با تاکید بر گفتمان اسلامی امام خمینی (ره). مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی، ۱۶(۵۱)، ۳۳۲-۳۱۵.

هزار جریبی، جعفر (۱۳۸۶). بررسی نظری در شناخت طبقه متوسط. فصلنامه علوم اجتماعی، ۱۷(۵۰)، ۹۰-۶۳.
doi:10.22054/qjss.2010.6812

همایون، تکمیل (۱۳۸۳). دانشگاه، سنگر انقلاب و آزادی. نشریه حافظ، ۱، ۷۴-۶۹.

یزدی، ابراهیم (۱۳۸۳). جنبش دانشجویی در دو دهه: از ۱۳۴۰-۱۳۲۰. تهران: نشر قلم.

یزدی، راشد (۱۳۹۵). امروز جنگ را فرهنگ اداره می کند و سنگر فرهنگ، دانشگاه است. تاریخ اخذ مطلب ۹۵/۶/۳.
<http://sahebnews.ir/469626>

Azizi, M. H., & Azizi, F. (2010). Government-sponsored Iranian medical students abroad (1811-1935). *Iranian Studies*, 43(3), 349-363. doi: 10.1080/00210861003693885

Badiou, A. (2005). *Being and event* (O. Feltham, Trans.). London: Continuum Press.

Bromley, A. (2013). Make a map, not a tracing: W.G. Sebald's *austerlitz* as rhizomatic assemblage, *Assembling Identities: Postgraduate Conference, University of Glasgow*, 23-24 May.

Clayton, K. (2011). *Social chaosmos: Michel serres and the emergence of social order*. The Degree of Doctor of Philosophy: Staffordshire University.

Coleman, R., & Ringrose, J. (2013). Introduction: Deleuze and research methodologies. In: R. Coleman, & J. Ringrose, (Eds.). *Deleuze and Research Methodologies* (pp. 1-22), Edinburgh: Edinburgh University Press.

Deleuze, G., & Guattari, F. (2004). *A Thousand plateaus: Capitalism and schizophrenia II* (B. Massumi, Trans.). London: Continuum.

Hallward, P. (2003). *Badiou a subject to truth*. Minneapolis/London: University of Minnesota Press.

Lorimer, J. (2013). More than human visual analysis: Witnessing and evoking affect in human-nonhuman interactions. In: R. Coleman, & J. Ringrose, *Deleuze and Research Methodologies* (pp. 61-79), Edinburgh: Edinburgh University Press.



Matthee, R. (1993). Transforming dangerous nomads into useful artisans, technicians, agriculturists: Education in the Reza Shah period. *Iranian Studies*, 26(3-4), 313-336. doi: 10.1080/00210869308701804

Razavi, R. (2009). The cultural revolution in Iran, with close regard to the universities, and its impact on the student movement. *Middle Eastern Studies*, 45(1), 1-17. doi: 10.1080/00263200802547586

Serres, M. (1982). *Parasite*. Baltimore and London: The Johns Hopkins University Press.

Youngblood Jackson, A. (2013). Data-as-machine: A delezian becoming. In: R. Coleman, & J. Ringrose, (Eds.). *Deleuze and Research Methodologies* (pp. 111-125), Edinburgh: Edinburgh University Press.



فصلنامه علمی - پژوهشی

۲۰۰

دوره دهم

شماره ۱

بهار ۱۳۹۶

Archive of SID